**درس خارج فقه استاد سید محمد جواد شبیری**

**جلسه 053– 05 /10/ 1400 اشتراط بلوغ در زکات /من تجب علیه الزکاه** **/زکات**

**خلاصه مباحث گذشته:**

متن خلاصه ...

## روایت دوازدهم: صحیحه یونس بن یعقوب

أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى عَنْ يُونُسَ بْنِ يَعْقُوبَ قَالَ: أَرْسَلْتُ إِلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع أَنَّ لِي إِخْوَةً صِغَاراً فَمَتَى تَجِبُ عَلَى أَمْوَالِهِمُ الزَّكَاةُ قَالَ إِذَا وَجَبَتْ عَلَيْهِمُ الصَّلَاةُ وَجَبَتِ الزَّكَاةُ قُلْتُ فَمَا لَمْ تَجِبْ عَلَيْهِمُ الصَّلَاةُ قَالَ إِذَا اتُّجِرَ بِهِ فَزَكِّهِ.[[1]](#footnote-1)

در سند روایت یونس بن یعقوب واقفی شمرده شده است. اما روایت صفوان بن یحیی از او در زمان استقامت اوست و با توجه به روایت صفوان بن یحیی، روایت صحیحه تلقّی می شود.

در این روایت بیان شده: برادران کوچکی دارم که ولایت آنها با من است؟ کی به اموال آنها زکات تعلق می گیرد. حضرت علیه السلام فرمود: زمان وجوب صلاه و زکات یکی است. یونس سوال می کند: قبل از وجوب صلاه در چه صورتی زکات واجب است؟ حضرت ع می فرماید: اگر با مال آنها تجارت شود، زکات واجب است.

این نکته متنی در روایت وجود دارد که آیا این زکات واجب، همان زکات مال التجاره است که درباره کبیر مطرح است و جمع بین ادله آن، استحباب زکات مال التجاره است؟ یا صغیر خصوصیت ویژه ای دارد و زکات مال التجاره او واجب است؟ به نظر می رسد، این روایت ناظر به همان زکات مال التجاره مطرح درباره کبار است و بیان می کند: زکات واجب در حق صبی نیست اما زکات مستحب که زکات مال التجاره باشد، در حق صبی مطرح است و ولیّ حق دارد، زکات بدهد. در صورتی که زکات مستحب نباشد، ولیّ حق ندارد از مال صبی زکات بدهد بر خلاف جایی که زکات مستحب باشد. پس دلیلی وجود ندارد که روایت ناظر به واجب خاصی در خصوص صبی باشد و همان حکم استحباب زکات در مال التجاره کبیر را برای صبی بیان می کند.

## روایت سیزدهم: صحیحه محمد بن فضیل

سَعْدٌ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْحَمِيدِ عَنْ مُحَمَّدِ بْن‏ الْفُضَيْلِ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ الرِّضَا ع عَنْ صِبْيَةٍ صِغَارٍ لَهُمْ مَالٌ بِيَدِ أَبِيهِمْ أَوْ أَخِيهِمْ هَلْ تَجِبُ عَلَى مَالِهِمْ زَكَاةٌ فَقَالَ لَا تَجِبُ فِي مَالِهِمْ زَكَاةٌ حَتَّى يُعْمَلَ بِهِ فَإِذَا عُمِلَ بِهِ وَجَبَتِ الزَّكَاةُ فَأَمَّا إِذَا كَانَ مَوْقُوفاً فَلَا زَكَاةَ عَلَيْهِ.[[2]](#footnote-2)

«وجبت الزکاه» می تواند به معنای «ثبتت الزکاه» باشد به این معنا که زکات در مال صبی ثابت است. کلمه «وجب» اگر با «علی» متعدّی شود و به شخص متعلّق شود مانند «یجب علیّ هذا الفعل»، ظهور در وجوب اصطلاحی دارد. اما در صورتی که با «علی» متعدّی نشده باشد یا در صورت تعدّی با «علی» تعلّق به شیء خاصی داشته باشد مانند «وجب علی مالهم زکاه»، ظهور در وجوب شرعی ندارد و می تواند به این معنا باشد که این مال موضوع زکات است و زکات در این مال ثابت است که تنها از آن مشروع بودن زکات ثابت می شود. پس تنها از روایت استفاده می شود که بر ولیّ اخراج زکات از مال صبی جایز است.

### محمد بن عبد الحمید

در سند این روایت، محمد بن عبد الحمید واقع است. رجال نجاشی در ترجمه او می نویسد:

محمد بن عبد الحميد بن سالم العطار أبو جعفر روى عبد الحميد عن أبي الحسن موسى [عليه السلام‏] و كان ثقة من أصحابنا الكوفيين. له كتاب النوادر.[[3]](#footnote-3)

«له کتاب النوادر» مشخص است که برای محمد بن عبد الحمید است. اما برخی ضمیر مستتر در «کان ثقه من اصحابنا الکوفیین» را به صاحب ترجمه یعنی محمد بن عبد الحمید برگرداندند. اما آقای خویی بیان کرده: «کان ثقه من اصحابنا الکوفیین» جمله است و باید به جمله عطف شده باشد که در این صورت، معطوف علیه «روی عبد الحمید عن ابی الحسن موسی ع» است و در این صورت، ضمیر «کان ثقه» به عبد الحمید بازگشت دارد نه به محمد بن عبد الحمید. بنابراین از این عبارت، توثیق عبد الحمید بن سالم العطار استفاده می شود نه توثیق محمد بن عبد الحمید.[[4]](#footnote-4)

سوال: نجاشی این میزان تدقیق در عبارات ندارد و مثلا عطف اسم ظاهر بر ضمیر مستتر می کند و می گوید: «کان ثقه و ابوه» همچنین «روی عبد الحمید ...» جمله معترضه است و «و کان ثقه» ظهور در ارجاع به صاحب ترجمه دارد.

پاسخ: هر چند «روی عبد الحمید ...» جمله معترضه است اما «و کان ثقه...» ادامه جمله معترضه است و تنها در مقام بیان مطلبی درباره عبد الحمید است. همچنین هر چند نجاشی عطف بر ضمیر مستتر را جایز می داند و مثلا بیان می کند: «کان ثقه و ابوه» اما این غیر از آن است که عطف جمله بر مفرد را جایز بداند. پس در صورتی که معطوف جمله باشد، معطوف علیه نیز باید جمله باشد.

سوال: یعنی جمله «و کان ثقه» جایگزین جمله «روی عبد الحمید ...» است و انگار این جمله نبوده است؟

پاسخ: جمله دوم از نظر ادبی جایگزین جمله اول است و انگار نبوده است اما از نظر مرجع ضمیر نیاز به آن است و نمی توان آن را نادیده گرفت. مانند «زید عالم و هو فاضل» که جمله دوم به جمله اول عطف شده است و نمی توان از نظر مرجع ضمیر، جمله اول را نادیده گرفت.

با این حال که از کلام نجاشی توثیق محمد بن عبد الحمید استفاده نمی شود اما محمد بن عبد الحمید از مشایخ طائفه است و فراوان از او روایت شده است. اجلایی مانند سعد بن عبد الله، عبد الله بن جعفر حمیری، محمد بن حسن الصفار و تقریبا تمام روات این طبقه، از او اکثار روایت دارند. عمر محمد بن عبد الحمید زیاد بوده و افرادی مانند محمد بن حسین بن ابی الخطاب از او روایت دارند همچنین افرادی مانند سعد بن عبد الله که شاگرد اوست نیز از او روایت می کنند.

همچنین محمد بن احمد بن یحیی بن عمران اشعری زیاد از او روایت کرده است و استنثا نشده است. به نظر ما عدم استثنا از نوادر دالّ بر توثیق است اما درباره رواتی که محمد بن احمد بن یحیی روایات اندکی از آنها دارد، نمی توان از عدم استثنای ابن ولید و شیخ صدوق و ابن نوح توثیق این راویان را استفاده کرد. عدم استثنا در صورتی دلیل بر توثیق مروی عنه است که تعداد روایات به حدی باشد که اطمینان حاصل کنیم که ابن ولید این روایات را دیده است. علت این مطلب آن است که هر چند ظاهر توثیق ابن ولید این است که تمام راویانی که محمد بن احمد بن یحیی از آنها روایات می کند، ثقه هستند مگر مواردی که استثنا شده است اما این کلام قضیه حقیقه نیست و قضیه خارجیه است به این معنا که ابن ولید تتبّع کرده و تمام رجال محمد بن احمد بن یحیی را دیده و آنها را ثقه می داند. با این فرض، نظارت کلام ابن ولید به مواردی که یک یا دو روایت نقل کرده، ثابت نیست.

باید دقت داشت: اعتبار شهادت به علت کاشفیت آن است و اگر شهادت واقعی وجود داشت، ممکن بود گفته شود ادله شرعی شهادت حجیت آن را اثبات می کند. اما در اینجا شهادت وجود ندارد و تنها می دانیم ابن ولید این راوی را ثقه می داند و گرنه آن را استثنا می کرد. همچنین این خطا در این موارد نادر نیست و اصل عدم خطا در موارد نادر جاری نیست.

به عبارتی دیگر، هر چند شهادت جنبه کاشفیت دارد اما تمام العله برای حجیت آن کاشفیت نیست. به همین دلیل در مواردی که موجب ظن برای نوع مردم نشود، شهادت معتبر است اما ابن ولید شهادت نداده است بلکه ما به علت عدم استثنا کشف می کنیم، ابن ولید او را ثقه می دانسته است. در نتیجه باید مطمئن باشیم که ابن ولید این راوی را در کتاب محمد بن احمد بن یحیی دیده و با این حال استنثا نکرده است.

حتی اگر کلام ابن ولید به شهادت نیز بازگشت کند، ابن ولید ادعا نکرده که تمام روایات واقعی محمد بن احمد بن یحیی را در اختیار دارد و تمام آنها را دیده است بلکه بیان می کند: در محدوده روایاتی که از محمد بن احمد بن یحیی دیدم، راویان آن غیر از موارد استثنا شده ثقه هستند. پس محدوده شهادت ابن ولید مخصوص به راویانی است که روایت آنها را دیده است و شهادت به صورت مطلق و جمیع مشایخ واقعی محمد بن احمد بن یحیی نداده است. پس باید این مطلب احراز شود و در مواردی که یک یا دو روایت وجود دارد، نمی توان احراز کرد ابن ولید روایت آنها را دیده است. مانند محمد بن عبد الله مسمعمی که جزء مشایخ محمد بن احمد بن یحیی است و یک یا دو روایت از او نقل کرده است. ابن ولید محمد بن عبد الله المسمعی را تضعیف کرده است. شیخ صدوق در این زمینه می نویسد:

كان شيخنا محمد بن الحسن بن أحمد بن الوليد رضي الله عنه سيّئ الرأي في محمد بن عبد الله المسمعي[[5]](#footnote-5)

در حالی که ابن ولید، محمد بن عبد الله المسمعی را جزو مستثنیات کتاب نوادر قرار نداده است. اما این دو مطلب با هم تعارض ندارد زیرا ابن ولید به علت کم بودن روایات مسمعی در نوادر، این روایت را در کتاب نوادر ندیده است و به همین دلیل استثنا نکرده است.

البته محمد بن عبد الحمید در نوادر فراوان روایت دارد و عدم استثنای ابن ولید، شامل او نیز می شود و به همین دلیل قابل توثیق است.

### محمد بن الفضیل

نفر بعدی سند، محمد بن الفضیل است. مرحوم اردبیلی در جامع الرواه ادعا دارد محمد بن الفضیل احیانا به محمد بن القاسم بن الفضیل بن یسار البصری نیز اطلاق می شود. بنابراین عنوان محمد بن الفضیل بین محمد بن الفضیل الصیرفی الکوفی و محمد بن القاسم بن الفضیل بن یسار مشترک است. سپس ایشان در مقام بیان قرائن تمییز محمد بن الفضیل بصری از محمد بن الفضیل صیرفی کوفی برآمده است.

این قسمت جزو قسمت های سخت جامع الرواه است. آیت الله والد در بحث خمس یک یا دو جلسه، عبارت جامع الرواه را معنا می کردند. اما آیت الله والد در اصل این مطلب مناقشه داشتند و بیان می کردند: هیچ جا به محمد بن القاسم بن الفضیل بن یسار البصری، محمد بن الفضیل اطلاق نشده و تنها در یک جا، به صورت ابن الفضیل بن یسار آمده است. پس اطلاقات منصرف به محمد بن الفضیل الصیرفی است. محمد بن الفضیل هر چند به غلو مرمیّ شده اما رمی به غلو اعتبار ندارد و از مشایخ حسین بن سعید و احمد بن محمد بن عیسی است و به همین دلیل ثقه است. امکان دارد قرائن دیگری برای توثیق او ذکر شود. البته روایت ابن ابی عمیر از محمد بن الفضیل مورد بحث است هر چند بزنطی زیاد از محمد بن الفضیل روایت کرده است.

بنابراین در سند این روایت مشکلی نیست.

## روایت چهاردم: موثقه عمر بن ابی شعبه

عَلِيُّ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ فَضَّال‏ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ الْحَسَنِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عُمَرَ بْنِ أَبِي شُعْبَةَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: سُئِلَ عَنْ مَالِ الْيَتِيمِ فَقَالَ لَا زَكَاةَ عَلَيْهِ إِلَّا أَنْ يُعْمَلَ بِهِ.[[6]](#footnote-6)

علی بن حسن بن فضال و برادرش احمد بن حسن فطحی ثقه هستند. پدرش حسن بن علی بن فضال فطحی ثقه است و برگشتن او از فطحیت در هنگام مرگ، تأثیری در صحیحه شدن روایات او ندارد. احمد بن بن عمر بن ابی شعبه جزو آل ابی شعبه است که توثیق عام دارند و پدرش نیز از ثقات است. پس روایت موثقه است.

## روایت پانزدهم: صحیحه محمد بن مسلم

عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِيسَى عَنْ حَرِيزٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع هَلْ عَلَى مَالِ الْيَتِيمِ زَكَاةٌ قَالَ لَا إِلَّا أَنْ يُتَّجَرَ بِهِ أَوْ يُعْمَلَ بِهِ.[[7]](#footnote-7)

ممکن است «او یعمل به» عطف در کلام امام علیه السلام باشد و مراد از آن، معنای عامی نسبت به تجارت باشد و احتمال دارد «او یعمل به» به معنای تردید باشد که راوی تردید دارد که امام علیه السلام از لفظ «یتّجر به» استفاده کرده یا لفظ «یعمل به» را به کار برده است؟ چنانچه «یعمل به» درباره تجارت نیز به کار می رود به خصوص اگر «مال» به معنای خصوص طلا و نقره باشد.

این روایت صحیحه است زیرا ابراهیم بن هاشم در کلام متأخرین توثیق شده است.

## روایت شانزدهم: روایت فقه الرضا

اخیرا قسمتی از فقه الرضا به دست آمده و چاپ شده و مقدّمه ای بر آن نگاشته شده است که مجموعا خوب است. در مقدمه، بین شرایع علی بن بابویه و فقه الرضا مقایسه شده و از این مقایسه، روشن شده که شرایع علی بن بابویه و فقه الرضا دو کتاب هستند اما با این حال، این دو به هم مرتبط هستند. شرایع علی بن بابویه، رساله ای است که علی بن بابویه وصیت به پسرش شیخ صدوق کرده است. منبع اصلی شرایع، کتاب فقه الرضا است ولی برخی فتاوا را از نظر محتوایی و برخی عبارات را از نظر نقل به معنا تغییر داده است. منبع اصلی مقنع شیخ صدوق نیز فقه الرضاست. بین این دو ارتباط وثیقی است به طوری که می توان از هریک در تصحیح دیگری استفاده کرد. پس سه کتاب شرایع علی بن بابویه، مقنع و فقه الرضا را باید با یکدیگر دید. هر چند تنها قسمت کمی از شرایع علی بن بابویه به ما رسیده اما در کتب علامه عین عبارات شرایع نقل شده و در نزهه الناظر و کتب شهید اول، فتاوای علی بن بابویه نقل شده است.

به احتمال زیاد چنانچه مرحوم آقا سید حسن صدر بحث کرده، فقه الرضا همان کتاب التکلیف شلمغانی است که در زمان استقامت او نوشته شده است و تمام علمای قم آن را بررسی کردند و به جز عبارات محدودی از آن، مأثور است. در مورد این کتاب گفته شده: ما فیه الا مأثور.

شلمغانی متوفی 322 یا 323 است و وفات علی بن بابویه 328 یا 329 است و ظاهرا عمر طولانی نداشته است. پس شلمغانی اقدم بر علی بن بابویه است. استاد اصلی علی بن بابویه سعد بن عبد الله است که متوفی 300 است و از صفار که متوفی 290 است، نقل نمی کند و مرحوم شیخ صدوق از صفار به توسط ابن ولید نقل می کند. همچنین از عبد الله بن جعفر حمیری که 298 زنده بوده و از محمد بن احمد بن یحیی بن عمران اشعری که 292 زنده بوده، به توسط پدرش نقل نمی کند. به نظر می رسد زمان صفار که 290 است، علی بن بابویه از جهت سنی به حدّی نبوده که بتواند از صفار نقل کند. بعید است که علی بن بابویه زمان وفات صفار بیش از 20 سال داشته باشد. پس حدودا ولادت علی بن بابویه بین 270 تا 275 است که زمان وفات سعد بن عبد الله 25 تا 30 سال داشته است.

علی بن بابویه در اوائل سفارت جناب حسین بن روح نامه ای به او می نویسد که از امام زمان عجل الله درباره فرزند، دعا طلب می کند. از طرف حضرت ع دو فرزند فقیهین یعنی شیخ صدوق و برادرش به دعا می آیند. در خطاب حسین بن روح آمده: أَنَّكَ لَا تُرْزَقُ مِنْ هَذِهِ وَ سَتَمْلِكُ جَارِيَةً دَيْلَمِيَّةً وَ تُرْزَقُ مِنْهَا وَلَدَيْنِ فَقِيهَيْنِ. و از همسرت بچه دار نمی شوی و از جاریه دیلمیه بچه دار می شوی. از نقل شیخ طوسی در کتاب الغیبه[[8]](#footnote-8) می توان استفاده کرد که در همان سال، شیخ صدوق به دنیا آمده که با توجه به آن، تقریب ولادت شیخ صدوق حدود 306 است. در این داستان هیچ اشاره ای نشده که علی بن بابویه سن زیادی داشته و در سن طبیعی بچه دار نشده بوده است. با توجه به این مطلب، نامه ای که به عنوان نامه امام حسن عسکری علیه السلام به علی بن بابویه نقل شده و در آن تعابیر نا مأنوسی مانند «شیخی» وارد شده، معتبر نیست چنانچه در منابع معتبر ما، این نامه مطرح نیست و این نامه با طبقه علی بن بابویه سازگار نیست. به احتمال بسیار زیاد، علی بن بابویه پس از تولد امام حسن عسکری علیه السلام متولد شده و تاریخ تقریبی ولادت علی بن بابویه بین 370 تا 375 است و موقع ولادت شیخ صدوق، تقریبا 35 ساله بوده و هر چند فرزند دار شدن او به تأخیر افتاده اما از سن طبیعی بچه دار شدن، نگذشته است. شیخ صدوق موقع فوت پدرش، سن زیادی نداشته و استاد اصلی او مرحوم ابن ولید بوده است و ابن ولید ظاهرا حدود 10 سال بزرگ تر از علی بن بابویه است زیرا استاد اصلی ابن ولید، صفار است بر خلاف علی بن بابویه که استاد اصلی او، سعد بن عبد الله است.

فقه الرضا: وَ لَيْسَ فِي مَالِ الْيَتِيمِ زَكَاةٌ إِلَّا أَنْ يُتَّجَرَ بِهَا فَإِنِ اتَّجَرْتَ بِهِ فَفِيهِ الزَّكَاة[[9]](#footnote-9)

المقنع: ليس على مال اليتيم زكاة إلا أن يتجر به، (فإن اتجر به) فعليه الزكاة.[[10]](#footnote-10)

عبارات فقه الرضا و مقنع شبیه به هم است. همچنانکه گفته شد: فقه الرضا، شرایع علی بن بابویه و المقنع با هم ارتباط دارند. نسخه شرایع علی بن بابویه اخیرا به دست آمده که در خطبه آن اشاره شده که مطالب این کتاب، روایات محذوفه الاسناد است. چنانچه در مقدمه کتاب مقنع آمده است: و حذفت الأسانيد منه لئلا يثقل حمله و لا يصعب حفظه و لا يمل قارئه،[[11]](#footnote-11) به همین دلیل عند اعواز النصوص، اصحاب به شرایع علی بن بابویه تمسک می کردند. چون کتاب شرایع، روایات محذوفه الاسناد است و اصحاب به خاطر اعتماد به علی بن بابویه، به حذف اسانید توسط او اعتماد می کردند. مانند مرسلات صدوق که برخی به آنها اعتماد دارند.

1. [الکافی، محمد بن یعقوب کلینی، ج3، ص541.](http://lib.eshia.ir/11005/3/541/) [↑](#footnote-ref-1)
2. [تهذیب الاحکام، شیخ طوسی، ج4، ص27.](http://lib.eshia.ir/10083/4/27/) [↑](#footnote-ref-2)
3. [رجال النجاشی، شیخ النجاشی، ج، ص339.](http://lib.eshia.ir/14028//339/) رقم: 906 [↑](#footnote-ref-3)
4. [معجم رجال الحدیث، السید أبوالقاسم الخوئی، ج9، ص274.](http://lib.eshia.ir/14036/9/274/) رقم: 6273 [↑](#footnote-ref-4)
5. [عیون اخبار الرضا، شیخ صدوق، ج2، ص21.](http://lib.eshia.ir/86808/2/21/) [↑](#footnote-ref-5)
6. [تهذیب الاحکام، شیخ طوسی، ج4، ص27.](http://lib.eshia.ir/10083/4/27/) [↑](#footnote-ref-6)
7. [الکافی، محمد بن یعقوب کلینی، ج3، ص541.](http://lib.eshia.ir/11005/3/541/) [↑](#footnote-ref-7)
8. [الغیبة، شیخ طوسی، ج، ص320.](http://lib.eshia.ir/15084//320/) حَدَّثَنَا أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ الْأَسْوَدُ «1» رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ: سَأَلَنِي عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ مُوسَى بْنِ بَابَوَيْهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ بَعْدَ مَوْتِ مُحَمَّدِ بْنِ عُثْمَانَ الْعَمْرِيِّ قُدِّسَ سِرُّهُ أَنْ أَسْأَلَ أَبَا الْقَاسِمِ الرَّوْحِيَّ قَدَّسَ اللَّهُ رُوحَهُ أَنْ يَسْأَلَ مَوْلَانَا صَاحِبَ الزَّمَانِ ع أَنْ يَدْعُوَ اللَّهَ أَنْ يَرْزُقَهُ وَلَداً ذَكَراً. قَالَ فَسَأَلْتُهُ فَأَنْهَى ذَلِكَ ثُمَّ أَخْبَرَنِي بَعْدَ ذَلِكَ بِثَلَاثَةِ أَيَّامٍ أَنَّهُ قَدْ دَعَا لِعَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ رَحِمَهُ اللَّهُ فَإِنَّهُ سَيُولَدُ لَهُ وَلَدٌ مُبَارَكٌ يَنْفَعُ اللَّهُ بِهِ وَ بَعْدَهُ أَوْلَادٌ. قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ الْأَسْوَدُ وَ سَأَلْتُهُ فِي أَمْرِ نَفْسِي أَنْ يَدْعُوَ لِي أَنْ أُرْزَقَ وَلَداً [ذَكَراً] فَلَمْ يُجِبْنِي إِلَيْهِ وَ قَالَ لِي لَيْسَ إِلَى هَذَا سَبِيلٌ قَالَ فَوُلِدَ لِعَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ تِلْكَ السَّنَةَ [ابْنُهُ‏] مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ وَ بَعْدَهُ أَوْلَادٌ وَ لَمْ يُولَدْ لِي. [↑](#footnote-ref-8)
9. فقه الرضا علیه السلام؛ ص: 198 [↑](#footnote-ref-9)
10. [المقنع، شیخ صدوق، ج، ص163.](http://lib.eshia.ir/10050//163/) [↑](#footnote-ref-10)
11. [المقنع، شیخ صدوق، ج، ص3.](http://lib.eshia.ir/10050//3/) [↑](#footnote-ref-11)